

## حسب حال / زندگی نامہ



## درآمد می بر حسب حال ز زندگی نامه\*

حسب حالی نوشتنی و شد ایامی چینه  
 عمر می گوید که دستم به آویزهای چینه  
 رفت

از نوشتن نامه های خواننده ای خصوصی بر زبان، غلط است  
 به داشتی بی است که کاو، شخصاً از کز برش احوال نوا  
 می نویسند این نوشته ها که سرشار از نکات و لطایف  
 آینه ای است، بی سالی و ادبی است، حسب حال، نویسه  
 می شود و اگر به قلم نویسند و می با ذوق و نکته بین نگاشته  
 شود، در ادبیات صد غرض جایگاہی ویژه می یابد برتری از  
 این گونه کتاب با آن چنان جذاب و شیرین نوشته شده اند که  
 همچون داستانهای دلکش و شیرین خواننده را به خود می خوانند  
 و چون با آن نگاشته می شود، قاریان همه سلف شدند،  
 از کیرانی و فراوانی و پندار بر خور اند، اگر نویسند



\* این کتاب را در کتاب تاریخ نوشتن، در وی پیش از نگاشتن، بیست و سه سال از خدمت خواندن

زندگی نامه، بر این اساس، به هر یک از نویسندگان و نویسندگان این نوع نوشته ها، روش و دست

ذوق و قریحی لازم را نیز داشته باشد. به که اثر او به صورتی کلی از انواع ادبی در آید و ادبیات همه خویش  
چنانچه این گونه نوشته باشد، سبب حال نامیده می شود و طبیعی است که به تناسب کیفیت و نوع زبان ارزش های  
متفاوتی خواهند داشت.

گاه خاطر نویسندگان، مثل همه خویش و حتی نگارنده احوال ادبی خویش را آن چنان در صمیمت و صداقت  
بر تصویر می کشد که اثر وی به اعتراف کسانی ماندنی و با ارزش تبدیل می شود و مانند... انستت من الضلال. از این  
مخبران.

زبان فارسی. سبب حال. کم نیست از این میان می توان به اربعه الفیج محمود و صنی. اشعار و گوید و غیره  
انچه به شش خدایات در میان ایرانیان. و این مثنوی یافته است. کتاب های حیات یحیی الحاج میرزا یحیی  
در دست آردی. شش زندگانی من از عبدالستفانی. روزگار از کتبه محمد علی اسفندی که در شش از پاره های پاپوس.  
از کتبه دستفانی پذیرنی نهاده می خوب سبب حال است. از نو نهاده می در بسته می بخانی سبب حال می توان  
به کتاب های. از اینم. اثر و کتبه صین و. دانشگاه های من. اثر و کتبه که در کی اشاره کرد.

کروبی دیگر از نوشته های از منابع بارش تحقیق به حساب می آیند. زندگی نامه در بسته. و قرون گذشته که در  
اقلق می افتد و که هر دو نامی علمی. یعنی و ادبی شش عالی از خود بر جای گذارند. از این رو. دستفانی به احوال  
آورد و همیشه نمی آمان. اشاره بود و تناسخ و نه در موجود. کتاب های شش احوال و زندگی نامه بود که بر مبنای از  
آن در وقت می کافی نامشستند. این گونه کتاب با که در برده می زندگی شش سیرین و دانش و ادب است.  
زندگی نامه. بویگرانی خوانده می شود و بر سبب محتوا انوائی را:

۱. سیر و مفارقتی که گزارش زنده کی در کتب علمی پیاپی اسلام، پس است و از آنجا که مشهور آن  
نی توان پس سیر علمی در آن انداز قلمی بر تو. و سیرت بر اول انداز که در مجالس زیر باب غولیا اشارت کرد.

۲. شرح حال انبیا ای چون مجلس انبیا ای با اسحاق نیش بوری:

۳. شرح حال مذکورگان این چون زنده کافی علی بن اعین این از آنکه سید بن هاشمی و مجلس علمی

تنگانی:

۴. کتب تذکره که شرح و ترجمه ای احوال مشایخ علمیه یا شعر است چون تذکره اولیای عبادت که در  
باب انبیا بجهت غولیا اشعری و مشهور محمد قدسی.

۵. عداد و کتب یا اشعار و ایراد و معارف و ترجمه کتب علمی و مجلس با تفهیم یا احوال یا شرح حال  
مشایخ پر افتخار است. در چند دهی اخیر برای بزرگان داشت شخصیت علمی و علمی یا انسانی فرا  
آمده است. چون اسمانی نام یا داناسی علامه سبزی. آراء نام یا داناسی احمد آراء یکی قزوین و در آن  
یا داناسی دکتر زیاب غولیا. یا داناسی محمد پروین کتایبی. یا داناسی محمد تقی مدرس رضوی. فخره و پیام یا داناسی  
و کتایبی محمد علی. یا داناسی علامه طباطبائی. یا داناسی علامه امینی. یا داناسی اکبر شیرازی و ...

۶. امروزه زندگی نامیرانی از مشایخ علمیه ادب پیدا می شود و نویسنده می شود و برخی از آن در شهر یا آثار ارزشمند  
ادبی هستند. مانند: زنده تا ملاقات خدا، شرح حال مولانا پیر خواجه در دست و جوی تا کجا آید، در روی نظامی او ذار  
از در، شرح حال امام محمد غزالی از آنکه سید حسین زرین کوب، شرح احوال و آثار و روکی از استاد سعید نفیسی.  
غزالی نام، شرح حال امام محمد غزالی و ...



## چند حکایت از اسرار التوحید

مخبرین منزه، نورانی، هوسبنا و غیره را در کتابی که در این کتاب است، تاجیه  
فی مقامات شیخ این میوه را در احوال خود به ما می‌آموزد و در کتاب است. در این کتاب است که  
تو ندانی بیباک شرح حال نویسی است. در این کتاب است که در این کتاب است که در این کتاب است.  
و انسانی بین شده است.

## غزور سلطنی

و بعد از این همه شیخ به عبدالعزیز با یک روز در مجلس شیخ به حمید قدس الله روحه العزیز بی خوشتر نشسته بود.  
خواجده اردبیلی هم کرده در شیخ را با شکر بردی، قناد پس شیخ با کسی فعلی کرده که میان مجلس و نخلی که گفت. آن کس شیخ  
را گفت: فدایت در پشت کناد. شیخ گفت: نباید. در پشت نباید با شتی سگت و کونک\* و دروش در آن عا  
جریستان و کما در آن و لیسفان نباشند. بار او در دروخ\* و دروخ بید تبهشید و در فرعون و در خواجده در  
و اشارت به شیخ به عبد الله کرد. و بار او و اشارت به خود کرده شیخ به عبد الله گفت و با خویش رسید او است که ترکی  
عظیم از وی در بود آمد. به خوشتر تو بگر او چون شیخ از شکر خود آمد. پس شیخ آمد و او را تصدیق کرده و استغفار کرده  
بعد از آن بر کز پستان نشست.

## پاک بازی

آورد و اندک شیخ با حمید قدس الله روحه العزیز بازی در شتاب و بر اسب نشست. او به تین تصوف\* فدایت او.  
به بازار فردوسی را نه پس در زمان\* می آمدند بر سینه هر کس از بازی چوین\* پوشید و یکی را بر گردان گرفت می آوردند چون







- ۳ - حضرت علی (ع) در خطبه‌ی متقین می‌فرماید: «از نشانه‌های پرهیزگاران این است که پیوسته نفس خود را متهم می‌دارند.» مصداق این سخن را در کدام حکایت درس می‌یابید؟
- ۴ - کدام عبارت متن، معادل اصطلاح امروزی «بر چسب زدن به کسی» است؟
- ۵ - در کدام حکایت، شیخ ابوسعید، گوشه‌نشین و زهد منفی را نکوهش می‌کند؟
- ۶ - با توجه به مجموعه‌ی حکایات، شیوه‌ی رایج تربیت مریدان توسط عرفا و اولیا چگونه بوده است؟
- ۷ - مفهوم جمله‌ی «این گمان در حق خویش برم، بهتر» چیست؟
- ۸ - یکی از امتیازات تترهای ساده‌ی قرن پنجم و ششم، و فور کاربرد وندهاست که با فعل‌ها ترکیب می‌شوند؛ مثل: فرو شدن و... سه نمونه‌ی دیگر از این کاربرد را در متن درس بیابید.
- ۹ - کوتاهی جملات از ویژگی‌های کتاب اسرارالتوحید است. در متن درس، عبارتی بیابید که نمونه‌ی برجسته‌ی این ویژگی باشد.
- ۱۰ - ریختن خاکستر از بام خانه کدام داستان را از صدر اسلام تداعی می‌کند؟



بآن که صحبت اهل عصر و روز او می رسد و زکوة و زهدی رفت و مخاطب معاند و در همی گفت و شمر می برد  
 نه با اسکنه و خلق ساوه. فروتنی و شکیبا بود. دکنه را از کوفی یک روز و تن را از حال نزاع دیدگی با یکمیری پر خفاست  
 می کرد که از یکمیری بدین کوفی هزار شنودی. مولانا در می بآن یکمیری کرد و گشت: هر چه خواهی بدین کوفی که اگر هزار  
 کوفی یکی بر شنودی.

نادت کرده بود که بهر چه زکوة از آن برسد می احوال خاطر را در معرض قبول تعلق کند: از این روز از هیچ شیدا جانی  
 نبرد و اندر شادانی نمی کرد و از هیچ حادثه می سانی همه به شکوه در نمی آمد. و وقتی یکت تن از زبان را نشناک دید گفت که  
 دنیا بس می دل تندی از دل نماند که بر این خاطر است. مردی آن است که آزاد باشی از این بدین و خود را خوب  
 دانی و در هر کجی که بگری بر هر مادی که بچشمی دانی که بآن نمانی و جانی دیگر روی پس هیچ دل شکست ناشی. این دید  
 خاکساری و تواضع. حال آن است که او. و غریق قبل و انتفاع جوشتن را از خود. خالی کرد و بود و بر مرتبه می فنا  
 رسیده بود.

در پیشی را دوست داشت: حتی آن امر او فبانی نیامی می شرد و بهر حال. بآن جانگزان را از منتزعت  
 حلق انسانی فرو نمند از دو یا بوزگی و یگانگی سوت نهد. آن دانی می بسک با همی دل تعالی روح می یافت می گشت که  
 مرغ چون از زمین بالا پروا کرد چه آسمان نرسد این قدر باشد که از دام دور باشد به چنین اگر کسی در پیش شود  
 بکمال پیشی نرسد این قدر است که از مادی خلق این دنیا بماند باشد. دست است که بچو و در پیشی از او سبب  
 نزل بر حق نمی شد. باری چون با تسبیح بر غایت. باری روح از او خلق خاک می رسد. و نفعی برای پروا شدن نمی ماند:  
 هر چند پیشی به روح تعالی از روشنی و بست او می ماند.

برای او دروشی عبارت از تلوذ و نیازهای ذوی بود. تقاضاست حداقل نه و درت بود و این که انسان در تلوذ  
 نیازهای غیرتله و بری بخورد از تلوذ بدین چاره اوج مراتب انسانی مجال پروا می دهد و بعد از آن که گریه خواهد  
 خیزد این را بدست کسب مال و جمع مال نمی انداخت. مال و کثرت ابلع دروشی نمی آید. دروشی واقعی را عبارتست  
 از این تقصیری است که بهین سبب بود که شیخ بهر اندین تریز می بود. حکیمه توند که یک خطه بطبی زبان وی را به خیر  
 همه مکتوب کرده و مشغول کرده بود. علامت کرد که ایشان را به عشق از بر معنای کند و بدین گونه بودی فتوا  
 او رخ می کشاند.

با آن که از جانب اعیان و کار بر مشرک و دولتی کا و بهیه و نذر دولتی برای ایران می رسید و خنجر العین آن  
 بعد از این مستحقان قوم شیمی کرد خود و نیز به قدرت دست بدان وجود نمی آید و به آن چه از مردم در دست  
 قوتایی که از وی خواستی شد وی یافت. تقاضاست می کرد و سال های آخر که مصین العین پروا از مجلس می ترو  
 میش تراشت. تکرار کرده بود. هر روز نیمه وینا را به دست صحاب بود. او را \* به خانقا و ایران می و نذر  
 این در دست بدان چه شیخ احمد العین دومی شد بسید مختص بود و با ما از وی یافت همان نیز خانها انکار  
 کراست می کرده و آن چه از کسب و کار بدان برای مخارج روزانی خود آن \* را دومی وی حاصل می شده.  
 و یافت آن را از ایامی شمرده. به قیمت اشیران مولانا. این سال \* فقیان شده و یکی اهل کسب و کار بودند.  
 سایرین را هم چون از امر و دولت بکسب و کاری کرد. از این که تید بر قوچ و نذر \* اهل غیرت بود بتحدیر ایشان  
 می نمود و به آن خانها ایشان می ساخت که بر کسب این حرمت نوزاد بودی نیز بود.

زندگی خود او به تقاضاست کا و با قریش می داشت اما این مختار نیامی. به کثرت و تحمل راجح و متکا و صدرا عذین.

شیخ علامه شهرت بریح می داد و از آن پیش کونانا خرسندی نشان نمی داد. وقتی سمران خانم از این تکلیف عیشی با برادران با  
 تمسک شده و به و نزد وی شکیستی می کردند. به بعد مراجع بایشان این تسلی را می داد که وی دنیا را از ایشان دریغ  
 نمی دارد و هلاک ایشان از دنیا دنیا نمی دارد. اگر وقتی در خانهاش اسباب اندیز و تکلف مکتوب بود. به شاکت \*خلیم  
 می کرد. این به شاکت وی به خاطر فقر آفتاب می کشش بود که وی را از برتری جینی و زید او طبعی باز می داشت و از  
 این پیش سیر شایخ شهر به خاطر خروج جاری پیشش از باب قدرت دگشت افکاران جت کند. ذبح می آمد.  
 در خان زندگی او ساوه. بی تحمل عاری از روی و ریاء بود. از هر گونه ریخت و پاش که ظاهر از نزد او دید که در قریب  
 حق محتاجان و مستحقان به شاکت می کرد که امر است. غذای او مخصوصاً سوار می که با اهل خانه هم مصرف و نبود  
 قنای از آن و راست به باخته می مخرج از نمی کرد.

این شاکت عیشی برای او می ریختن نفسانی بود. او شکیست و شکست وستی نبود. از زندگی مخد به قدر  
 شهورت متع می بود پیش از قدره و دست را موجب دور افتادن از خط سیر روحانی خویش می یافت. او دنیوی که  
 تعدی را بر بکت جوین مغل باخته تا به صیقلین \* حق شنیدن را پانی مال قدرت انجی می کرد و از آن تقویا دست جت  
 سایر نفس را ضایع می کرد. این کار تجو و زبردت است بود و او را برای بازگشت انسان به عالم حیوان باز  
 گد می داشت. اگر او احد نمی ریست. شاید که سوت یک معنا که گد می سلون. منادی یک حیات تازه  
 برای تمام عالمی شد. در دنیای همه با که پر خوبی و شست پرستی و تحمل گزالی که تریندی مردم برای پیش تریندی آن با  
 جز گزستی این مانی که شایقی و وصل به شوقش او دیگر باقی نمی گذارد. این حیات تازه که او کهن بود چیده و در خاطر  
 آن باشد. انسان را از غم و یوانی تانز برای تاجیر می آورد و خوا او که عالم صند او دنیای آکل و کوس را

نزدیکی حیات سیوانی می یافت. و گویی ایام استانی برای بقا را، اسوک را و کال، انحراف از خط سیر و حالی و امری خلاف شان انسان قوی می گزید. حتی بکسانی که با او شنیدی\* می کردند، جز به درسته و انحرافی بسیار محدود، به او خریق سلم و دوستی می سپرد.

\* \* \*

اگر چه محبت ابرضاست ترجیحی او، بزرگوار است از محبت کسانی که در قید تعلقات ذوقی و نه در بند مهربانی دید. در خارج از جمع مریه ان خویشش آن عدو از اکبر و امین که از بناه با آن در ابرامی ارشاد ایشان یا رفع حاجت محتاجان و طلبان شهرت مریه دید. به عواقب اختیار خاصه کانی که برای نگاهداری و دیدار وی می آمدند، علاقه ای نشان نمی داد. یک بار قضی می کرد به استخاش آمد و بود. به تعریفش گفت: بعد از این انش مندی را بدان پیش مندی را پیش می برد. بعد از آنرا به جز به تزیین بسیار می کرد. به انکار مشربیت یا از امر آن مریه می شد. نمی پذیرفت و معاشرت بکسانی را که دیدار آن با فراموش می یا آسایش مریه ان را به مریه ان را خوش نداشت.

\* \* \*

بآن که به ندرت اتفاق می افتاد دعوت می نمود که شایع و گریز بود که امر به تزیین خانه می شده بود. وی نیز که گاه و حاضری می شده و این گونه دعوت می اکبر و امین را که به اندر فوق العاده او بود می پذیرفت. اینجا به بعضی اصحاب به این ضیافت می رفت. مع ذلک برخلاف آن چه به صوفیان و علماء بود. در دعوت می با تکلف. تا با سب به غذائی زود و بدین گونه تا به شنیدی خود را تکلف می کرد. به تزیین محتاجان و به نادیده گرفتن حق آن تا انچه مریه می شد. نشان می داد. به در سلطان در کاد اهل قدرت بزرگتری رفت. خواهر به ترین علم را کانی می دانست که به

دیدار مومنی رونده اولین حال کسائی را از امر آنگاه به دیدار عجمی بقتد بهترین امرای خاندانی گشت و بدین گشت  
 اعتماد داشت که شتران را برین راه از راه غیر اسلام این شتران را ببرد. بدین که اهل تیر خود و بر خلاف شیخ شتر  
 این گشت را بنامی رفقا خویشش کرده بود. او را بنام «درویشی محبوب نام» و مشتق از «صالحان» می گویند و آنرا  
 «متر» می گویند که اسب است و سینه و پاهای او را

## توضیحات:

- ۱- کنایه از دنیایی که در آن هر چیز غذای چیز دیگری می شود. (آکل : خورنده، مأكول : خوردنی)
- ۲- در این جا به معنی به مناسبتی

## خودآزمایی:

- ۱- سلوک مولانا با خلق چگونه بود؟
- ۲- واکنش مولانا در برابر حوادث و پیشامدهای زندگی چگونه بود؟
- ۳- دریافت شما از عبارت «مرغ چون از زمین بالا پرد، اگرچه به آسمان نرسد این قدر باشد که از دام دور باشد» چیست؟
- ۴- پاسخ مولانا در برابر اظهار تنگ عیشی خانواده اش چه بود؟
- ۵- نویسنده، به کدام حوادث تاریخی عصر مولانا اشاره دارد؟
- ۶- «تنازع برای بقا» یعنی چه؟
- ۷- مولانا از دانشمندی و بینش مندی، کدام را برتر می داند؟ چرا؟
- ۸- کدام رفتار و سخن مولانا، مضمون آیهی «وَاِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِرَامًا: مؤمنان هرگاه با سخنی لغو روبه رو شوند، با بزرگواری از آن می گذرند» را تداعی می کند؟
- ۹- چرا نویسنده مولانا را با مهاتما گاندی مقایسه کرده است؟
- ۱۰- گاهی برای تأکید بیش تر «نهی نفی» را جداگانه در اوّل جمله می آورند؛ مانند: نه هر چه به قامت مهتر؛ به قیمت بهتر (هر چه به قامت مهتر است، به قیمت بهتر نیست). نمونه ای از این نوع کاربرد را در درس بیابید.
- ۱۱- با توجه به متن درس و توصیف «درویشی» مولانا و این بیت از حضرت امام (ره)  
 آن که دل بگسلد از هر دو جهان درویش است آن که بگذشت زبیدا و نهان درویش است  
 معنای درست و دقیق «درویشی» چیست؟
- ۱۲- ارزش ادبی کتاب «پله پله تا ملاقات خدا» در چیست؟



که محمد علی اسدی باوشن در سال ۱۳۴۳ هجری شمسی آنداشتن زیاده و در جهان کشته و در تبری ۱۰۰۰ هجری است با اشته. او هم که شعر به نام های کند و  
چشم نه عشا خفته در به راهی از انکست و در به پست و در تزیب. این و در باب خوانی از مشهورترین ابرویست ترین شاه فیضان  
مانندگی شد او در به روشنی آنداشتن باوشن از ۱۰۰۰ هجری تزیب های معنی. حاصل سال در جهان برای خوانی. و کتاب های چنان  
و کتابها در ۱۰۰۰ کتابهای چهرین. آنداشتن محمد و صغیر بر آنداشتن.

که در ادبی فارسی از بهترین کتابهای بی بی اهل آنداشتن که در به بی فایده است. در به پیش های ۱۰۰۰ هجری از به فارسی و لغت آنداشتن که  
در این زمین آنداشتن که در به است از بهترین کتابهای در به پیش های آنداشتن که در به است. در ادبی فارسی و لغت آنداشتن که در به است  
نزدکی آنداشتن که در به است که در به است از به فارسی و لغت آنداشتن که در به است.

### بارقه های شعر فارسی

خدا امر چند سالی از او در بزرگ تر بود. از به پیش های آن به علقه گرفت باشد. جدا شده بود. زیرا علقه به  
عنان سورت خوشی نداشت. چند بچه اش یکی و شیر خاکی مرده بود و دهنده او آنداشتن که آنداشتن به بی شکلی  
نداشتن انواع خود کتک به شامی رفت. از به جات دیگر نداشت. او سرگردان بود و تنهایی و بی فرزندی برای یکسان  
شکلی بزرگ بود و او کابجی در تفرزه بر آنداشتن زندگی می کرد. کابجی از به ۱۰۰۰ هجری آنداشتن که کابجی ریشه به اند.

با این حال آنداشتن که در به است که در به است و آنداشتن که در به است. از به جهان می



عصبی ای که امروز رایج است و تخیلی رخور و فرسنگ شرق با غرب است. آن زمان خبری نبود بر عصب  
 کفر به بی ششاهی این اول بود که خوب و بد را به همان شست ای می پذیرفت. بدین زندگی گذر آن قدر  
 دل نمی بست که پیشه نکو را در فاجه ای بنگار و در اندک شش نگریست. روی زندگی زیست می شد. روی دیگری  
 بود که بشود به آن پنا برد.

بنابر این، خانه امی یاری کنی که داشت. به زندگی در میانه ای قناعت کرده بود و نه از مصلحت گویا آن است که  
 پیش تر از آن احتیاج نداشت. غذای مشترکی که خانواده وی دیگری بود آن زندگی می گرانده یکسان بود داشت.  
 غذایی گن سالی بود و بر سر حکمت بود. عاری از هر گونه امکان آسایش. در میان یک اتاق زندگی خود را شمر گذر  
 بود که ناچرخه می نشست که این چرخه را چون در زستان می بستند. اتاق به کلی تاریک می شد. از بر جهان می بود  
 آن همه به دون شیش. تا زستان به چرخه را کشود و کوی داشت و زستان در همان جا کرسی خود را مستقر می کرد و باز  
 تا گزیده بود که کاش می چرخه را به بکند. و تا قدری نور بود. آید و او تواند قرآن یا کتابی عاری خود را بخواند. اگر صبح محتسبی  
 داشت. همان جا روی منتظر می کرد. چای نیمین صوم و اگر کسی به دیدنش می آمد به پذیرایی خیلی مختصه می بست می در زید.  
 برای این خانه تیرک به زندگی فرزند بود. کادو به کادو به دیدارش می فرمودند. در همان چرخه می که امی نشسته و او برای  
 من قصد می گفت. برخلاف. و در کشت که سخن بود و از دایره ای مسال. روز به روز به بیات. خارج نمی شد.  
 ای از بساحت مختلف حرف می زد. از تاریخ. حدیث. کتبت. با و به چنین شعر. حتی وقتی از آخرت و عوارض ملک  
 سخن می گفت. گناشش با مقدار بی خرافت و نقل و داستان جدا بود.

برای من قصد می شیرینی می گفت که او را در هر روز. آن در آنجا به و بزرگان به یاد داشته. از این و در بزرگ



را کشف ہوا، خالد اموی خواندہ و مددگار آن خود مصلحتی می کرد، قصد دارا سا دومی نمود، این تنها خصوصیت سعدی است که  
 شخصیت بطنی حبیبی باشد و بیچشم شیبہ نباشد. در زبان فارسی سعدی توانستہ است مانند او حرف بزند و در بین حال  
 تخیل حرف زدن اورا بر روزگار جود و نیاز می شنویم.

این صفاتی سعدی است که سخن امی پادشاه و دیگر پشیمانیان که مانی تو ز نیم پشیمانی پشیمانی آن را  
 از غلامی بودن به فوق العادہ و فوق طاقت ارتقا می دهد.

سگی پشیمانی کنیز ... کی ای بی دست و پای ... شیبہ که توان سیر فام بود ... کی  
 قمر و دوران ز امیری پشیمه ... شیبی یا ... امیر که پشیمانیست ...

این حکایت بار بار از صفی حکایت می کنند چون بازرگان مش مشرا اده می تعمیر چشمی و نایب از اہم  
 ریہ کار کہ دہلوہ بکران نازرا از ازنی کرا و خوران را کو تا و و نظیر این کار کہ یکی عمدا روی تجویبات قرون دکشا و و  
 ایامی اسفام بودند چنانہی تخلص مرزا نیم بسیار جان بخشی بار و می کرانہ.

حکایت سعدی ای کہ خالد امر داشت. شامل تصویرانی بود، چاپ سنگی با تصویرانی نمایشی و گویا و و  
 زندہ و من چون این حکایت را این ششیدہ می خوانند و عکس را امی ایہم بہریری شدہ بہر اپدی دہنما آس می کرد.  
 پیش تر فرمان تخلص راوی رقم تاج روی او پاپس از خواندن سعدی. وقتی از خانہ می خواند با خانہ می خواند بازمی کشند.  
 قدیمی کرده و از فردیجان نگاہی دیدیم کہانی کہ نوی کوچہ مر این کوئی ایہم شاید کسی بخل می چندہ استند  
 دیدہ خودی کشند. این بچہ ای ہب از بس زیادہ می خورد دست شدہ و وحی کہ از خوردن بود از شنیدن بود.  
 خالد امر نیز بخش وقت بود کہ من نیستہ بہ کلام سعدی غنا و ششانی می دادہ بنا بر این بہ حصولہ امیرانی

می‌گوید: دو پستان بودیم که گوئی در پای منعدی می‌چریدیم. از بوی تاسی به بوی تاسی و از شامی به شامی یعنی کلان‌تی را که  
 نمی‌فهمیدم از آن نمی‌گوشیدیم که کتاب لغتی داشته‌اند کسی بود که از بوی تاسی به بوی شامی می‌گفتند. اینست کلامی که در کتاب  
 هست: داشتند که در استن مقداری لغت. پنج از هر خورداری ما کرده‌اند که یک بیت را نمی‌فهمیدیم. از بیت دیگر  
 مغشوش را و می‌یافتیم: آزادترین گشت و کذا بود.

از همان جا بود که خواندن گلستان را به سوی عقیده از بهشت سخن سوز و او که بعد از وقتی در بوستان است  
 می‌پوشتم آن را به کار می‌بردیم.

از همان آشنایی با ابیات سعدی برای من به شکر می‌شود. آنچه ۱۲ برای من خط کشید و پدید آمدن آن بانی  
 در اوست. ذوق او در من از همان آغاز آشنایی با این آثار بر ترقق شد و خود را بر کوی بندگی قرار داد. از آن جا که  
 مرئی کار آید و دانی نداشتیم. در آن کورمال او بی‌آغاز بر او رفتن کردیم. بعد از آن که به خود هرست و نه‌ام که  
 چیزایی بنویسم. از زمین آموختن سر خود و در نورانی ستایش بود که:

بهرتس از شسته‌تی خودم کجور زمین که به کورم  
 بی‌باید ۱۲ تا بوستان و آب سرد و استقا

سختی

## خودآزمایی:

- ۱ - منظور نویسنده از این عبارت چیست؟ «هر عصب و فکر، به منبع بی‌شائبه‌ی ایمان وصل بود که خوب و بد را به عنوان مشیت الهی می‌پذیرفت».
- ۲ - نویسنده برای قصه‌های اصیل ایرانی چه ویژگی‌هایی قائل است؟
- ۳ - چند ویژگی به ظاهر متضاد را که نویسنده درباره‌ی شعر سعدی بر شمرده است، بیان کنید.
- ۴ - کدام عبارت متن، سهل‌ممتنع بودن کلام سعدی را نشان می‌دهد؟
- ۵ - داستان «سگی پای صحرا نشینی گزید» را از بوستان، در کلاس درس بخوانید و تحلیل کنید.
- ۶ - «لکه می‌دویدم» یعنی چه؟
- ۷ - به نظر نویسنده، چگونه می‌توان، به رغم ناآشنا بودن با معنی برخی لغات، مفهوم متن را دریافت کرد؟
- ۸ - بیت پایانی، با متن درس چه ارتباطی دارد؟